

انسان، با اندیشه انسان است

www.ketab.ir

نوشته

غلامحسین ابراهیمی دینانی

نشر نور اشراق

۱۴۰۲

سرشناسه	: ابراهیمی دینانی، غلامحسین، ۱۳۱۳- EbrahimiDinani, Gholam-Hossein
عنوان و نام پدیدآور	: انسان با اندیشه انسان است / نوشته غلامحسین ابراهیمی دینانی.
مشخصات نشر	: تهران: نور اشراق، ۱۴۰۲.
مشخصات ظاهری	: ۱۴۸۶، ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.
شابک	: 978-622-93643-4-5
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
یادداشت	: کتابنامه: ص ۴۵۵.
یادداشت	: نمایه.
موضوع	: انسان - فلسفه Human being - Philosophy انسان شناسی فلسفی Philosophical anthropology اندیشه و تفکر - فلسفه Thought and thinking - Philosophy
رده بندی کنگره	: 8۸۲۸/۵
رده بندی دیویی	: ۱۲۸
شماره کتابشناسی ملی	: ۹۳۹۰۸۷۲
اطلاعات رکورد کتابشناسی	: فیپا

نور اشراق

افسان، با اندیشه انسان است

نوشته غلامحسین ابراهیمی دینانی

ناشر: نور اشراق

حروفنگار: راحله آزادی

چاپ بصیرت

چاپ اول، ۱۴۰۲

شمارگان: ۵۵۰ نسخه

«حق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است»

تلفن: ۰۲۱-۷۷۵۲۶۶۰۰

همراه: ۰۹۰۱-۱۸۰۵۵۲۸

صفحه اینستاگرام: noore_eshraq.pub

نشانی الکترونیکی: nooreeshraq.pub@gmail.com

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۳۶۴۳-۴-۵

فهرست مطالب

۷.....	مقدمه
۱۷.....	بخش اول
۳۷.....	بخش دوم
۵۷.....	بخش سوم
۷۹.....	بخش چهارم
۱۰۱.....	بخش پنجم
۱۲۳.....	بخش ششم
۱۴۵.....	بخش هفتم
۱۶۹.....	بخش هشتم
۱۹۱.....	بخش نهم
۲۱۳.....	بخش دهم
۲۳۵.....	بخش یازدهم
۲۵۷.....	بخش دوازدهم
۲۷۹.....	بخش سیزدهم
۳۰۱.....	بخش چهاردهم
۳۲۳.....	بخش پانزدهم
۳۴۵.....	بخش شانزدهم
۳۶۷.....	بخش هفدهم
۳۸۹.....	بخش هجدهم

مقدمه

انسان فقط یک موجود در میان موجودات این جهان نیست بلکه موجودات دیگر را می‌شناسد و بر آنها احاطه و اشراف دارد. برتری انسان بر موجودات دیگر این جهان به واسطه قدرت بدنی و توانایی جسمانی نیست بلکه به واسطه عقل و ادراک و هوشمندی اوست. قدرت عقل از هر قدرت دیگری در این جهان بیشتر است. عقل موجودی است که بر کل جهان احاطه و اشراف دارد و نخستین مخلوق خداوند تبارک و تعالی نیز شناخته می‌شود. بزرگان حکمت و فلسفه گفته‌اند: هر آنچه موجود است معقول است و آنچه معقول است موجود می‌باشد. نظام هستی بهترین نظام ممکن است و هر چیزی در جایی قرار گرفته است که عقل آن را اقتضا می‌کرده است.

جهان چون چشم و خط و خال و ابروست
که هر چیزی به جای خویش نیکوست

هر چیز که هست آنچنان می‌باید
آن چیز که آنچنان نمی‌باید نیست

پرسیده شده است که باید‌ها چگونه از بودن‌ها به وجود آمده است؟ در پاسخ به این پرسش باید گفت: این بودن‌ها هستند که نتیجه باید‌ها شناخته می‌شوند. باید به معنی ضرورت است و هر چیزی مادام که به سرحد ضرورت نرسد موجود نمی‌شود. در یک قاعده محکم و معقول فلسفی گفته

می‌شود: «الشیء ما لم یجب لم یوجد» یعنی آنچه به سرحد وجوب نرسد موجود نمی‌شود. هر آنچه به تصور انسان در می‌آید از قانون مثلث وجوب و امکان و امتناع بیرون نیست. هرگز نمی‌توان چیزی را به تصور درآورد که از قاعده مثلث وجود و امکان و امتناع بیرون باشد. آنچه به حسب ذات ممتنع است هرگز موجود نمی‌شود. اجتماع دو امر متناقض هرگز موجود نبوده و موجود نخواهد بود. تصور دو امر غیرمتناهی و نامحدود امکان‌پذیر نیست زیرا دو امر غیرمتناهی یکدیگر را محدود و متناهی می‌کند و هیچ یک از آنها غیر متناهی نخواهند بود. غیرمتناهی جایی بر غیر خود باقی نمی‌گذارد.

غیرتش غیر در جهان نگذاشت

زان سبب عین جمله اشیا شد

غیرمتناهی قابل تصور نیست زیرا آنچه در ذهن وارد می‌شود متناهی می‌گردد. انسان فقط می‌تواند معنی غیرمتناهی بودن را بفهمد ولی هرگز نمی‌تواند آن را به تصور خود درآورد. باید توجه داشت که میان فهم معنی غیرمتناهی و تصور غیرمتناهی تفاوت وجود دارد. فهم معنی غیرمتناهی امکان‌پذیر است و هر کسی می‌تواند آن را ادراک کند ولی تصور غیرمتناهی امکان‌پذیر نیست. تصور با کلمه صورت هم ریشه است بنابراین تصور همیشه در جایی معنی دارد که صورت داشته باشد و یک صورت در ذهن انسان وارد شود ولی فهمیدن تنها به صورت نیست بلکه انسان می‌تواند چیزی را که دارای صورت نیست بفهمد. بسیاری از معانی دارای صورت نیستند ولی انسان آن معانی را می‌فهمد و صورتی از آنها در ذهن ندارد. انسان به وجود خداوند سبحان باور دارد و آن را می‌فهمد ولی هرگز نمی‌تواند صورتی از خداوند در ذهن داشته باشد و آنچه در ذهن به عنوان صورت خداوند سبحان دارد فقط یک توهّم دروغ و باطل است.

یکی از توانایی‌های مهم انسان این است که کلیات را ادراک می‌کند ولی کلی از آن جهت که کلی شناخته می‌شود دارای صورت نیست البته معنی کلی که دارای صورت نیست در افراد خود به صورت تحقق پیدا می‌کند.

معنی انسان کلی، صورت معین ندارد ولی هر فردی از افراد آن کلی، صورت معین و مشخص دارد. موجودی که از توانایی درک کلیات بی بهره باشد از عالم محسوسات و حداکثر از جهان متخیلات بیرون نمی رود و البته در ادراک جزئیات و محسوسات پیشرفت علمی وجود ندارد و شخص برای همیشه در عالم محسوسات فرو می ماند. یک امر محسوس، محسوس دیگر را نشان نمی دهد ولی یک امر کلی بر افراد کثیر و حتی غیر متناهی خود دلالت دارد. شناخت حقایق و ماهیت موجودات فقط از طریق عقل صورت می پذیرد. تاریخ فقط افعال و اقدامات بشر نیست بلکه بر رخدادها و اتفاقات نیز دلالت دارد.

هر اندازه بشر مقهور طبیعت شود بیشتر به امر متعالی نیازمند خواهد بود. پرسش های فلسفی و الهیاتی را نمی توان با دانش تجربی پاسخ گفت و انسان نیز همیشه دارای پرسش است و جستجوگر می باشد. طبیعت فیزیکی فقط نیمه ای از واقعیت است. واقعیت هستی در فیزیک خلاصه و محدود نمی گردد. وجود انسان را نمی توان فقط در جسم و جنبه های فیزیکی او خلاصه و محدود کرد زیرا انسان علم و آگاهی دارد و از خصلت های عاطفی نیز برخوردار است و البته علم و عاطفه را از سنخ فیزیک نمی توان به شمار آورد. تاریخ مشاهدات را هم رنگ می کند ولی آنها را تابع اصل می سازد.

همان گونه که در این عالم ظاهر و باطن وجود دارد اصل و فرع را نیز نمی توان انکار کرد و البته فلسفه با ظاهر و فرع یگانه نیست و پیوسته در راه رسیدن به اصل و باطن کوشش می کند. موزه فقط بازنمایی گذشته نیست بلکه نوعی تلاش برای بازیافت آینده است. البته زندگی در این جهان مادی و عنصری که خالی از تضاد و تعارض نیست مشکل است.

چو عاشق می شدم گفتم بیردم گوهر مقصود

ندانستم که این دریا چه موج خون فشان دارد